

بررسی اندیشه سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی و امام خمینی

سیدعزت‌الله احمدی*

چکیده

سید جمال‌الدین اسدآبادی و امام خمینی از جمله دو اندیشمند بزرگ اسلامی هستند که برای وحدت جهان اسلام و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی، تلاش‌های فراوانی نمودند و برای تحقق این آرمان، خواهان اصلاح و تغییر در شیوه حکومت‌داری در جوامع اسلامی بودند. با این حال، یافته‌های تاریخی حاکی از آن است که با وجود تأثیرگذاری‌های زیاد سید جمال بر متفکران و اندیشمندان اسلامی در دوره‌های بعد، وی در زمان حیاتش موفق به اصلاح و تغییر در شیوه حکومت‌داری جوامع اسلامی نگردید، ولی امام خمینی موفق به تغییر حکومت و برپایی نظام جمهوری اسلامی در ایران گردید. در نوشتار حاضر، ضمن بررسی برخی اندیشه‌های سیاسی این دو اندیشمند، بر اساس روش اسنادی - تحلیلی ناکامی سید جمال و موفقیت امام خمینی در این زمینه تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که خلأ نظری در عرصه نظام سیاسی یکی از عمده عوامل مؤثر در ناکامی سید جمال در نهضت اصلاحی‌اش بوده است.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات، سید جمال، امام خمینی، حکومت، وحدت، بیداری، استبداد، استعمار.

مقدمه

در جوامع اسلامی، پس از دوره کوتاه حکومت نبوی، گفتمان غالب در نظام سیاسی بر محوریت دیدگاه خلافت می‌چرخید و سالیانی دراز این دیدگاه بدون رقیب در جهان اسلام سیطره داشت. با تحلیل رفتن حکومت‌های مبتنی بر دیدگاه خلافت، جوامع اسلامی عملاً فاقد یک نظام سیاسی مبتنی بر فلسفه سیاسی اسلامی بودند. به همین سبب، شیوه حکومت و حاکمیت در اسلام و پی‌ریزی سامان سیاسی جوامع اسلامی بر مبنای فلسفه سیاسی اسلام، که بتوان در پرتو آن، همه یا بسیاری از احکام الهی را پیاده نموده، فرد و جامعه به سعادت و زندگی شایسته‌ای دست یابند، به عنوان یک آرمان و یکی از دغدغه‌های مهم در میان مسلمانان مطرح بوده است. علی‌رغم تلاش‌های زیادی که از سوی مصلحان و اندیشمندان مثل سیدجمال‌الدین اسدآبادی و امثال او برای اصلاح حکومت‌ها و تشکیل آن بر مبنای احکام اسلامی صورت گرفته، جوامع اسلامی عملاً شاهد برپایی یک نظام سیاسی منطبق با احکام اسلامی نبوده‌اند. با پدید آمدن انقلاب اسلامی ایران به رهبری یک اندیشمند اسلامی (امام خمینی ره) و به دنبال آن، تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در دوران معاصر، بار دیگر بسیاری از نگاه‌ها به این سمت معطوف گشت که شیوه حکومت و حاکمیت در اسلام چگونه است؟ نظام سیاسی اسلام چیست؟ چگونه می‌توان حکومت اسلامی ایجاد کرد؟ چرا اندیشمندان و دیگر مصلحان اسلامی، که پیش از امام خمینی ره در این زمینه تلاش‌های زیادی کردند، موفق به اصلاح و تغییر حکومت‌ها و تشکیل

حکومت اسلامی نگردیدند؟ روشن است که پاسخ به هر یک از این پرسش‌ها مجال و وسع می‌طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است. بنابراین، به ناچار، از میان پرسش‌های مزبور، سؤال اخیر را در دامنه محدودتر گزینش نموده، ادامه نوشتار را در پاسخ به این سؤال اساسی پی می‌گیریم که:

عامل اصلی موفقیت امام خمینی ره در تشکیل حکومت اسلامی و ناکامی سیدجمال‌الدین اسدآبادی در تغییر و اصلاح شیوه حکومت‌داری در جوامع اسلامی چه بوده است؟

سؤال مزبور را در قالب‌های جزئی‌تر ذیل نیز می‌توان مطرح نمود:

حکومت مطلوب و شرایط حاکمان اسلامی از دیدگاه امام خمینی ره و سیدجمال چیست؟

راهبرد سیدجمال برای تغییر و اصلاح حکومت‌ها در جوامع اسلامی و راهبرد امام خمینی ره در این خصوص چه بوده است؟

اسناد و شواهد تاریخی حاکی از آن است که عوامل زیادی در ناکامی سیدجمال مبنی بر تغییر و اصلاح حکومت‌های جهان اسلام و موفقیت امام خمینی ره در تشکیل حکومت اسلامی نقش داشته است؛ ولی به نظر می‌رسد اصلی‌ترین عاملی که موجب ناکامی سیدجمال در این خصوص و موفقیت امام خمینی ره برای تشکیل حکومت اسلامی گردیده این است که با وجود تلاش‌های خستگی‌ناپذیری که سیدجمال برای تغییر در شیوه حکومت‌داری و ایجاد اصلاحات در جوامع اسلامی انجام داده، نظریه حاکمیت سیاسی مبتنی بر فلسفه

است که هر دو اندیشمند علاوه بر تلاش‌های فراوان برای اصلاح وضعیت جهان اسلام و تشکیل حکومت اسلامی، از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌هایی هستند که در دوران‌های اخیر، در جوامع اسلامی تأثیرات عمیقی بر افکار و اندیشه متفکران اسلامی برجای نهاده، موجب بیداری امت اسلامی در سال‌های پس از خود گردیده‌اند. به همین منظور، ابتدا اهم دیدگاه‌های سیاسی این دو متفکر بزرگ اسلامی را در خصوص وضعیت جهان اسلام، انواع حکومت‌ها، حکومت مطلوب، و شرایط حاکمان اسلامی بررسی نموده، سپس به منظور ارزیابی فرضیه مذکور، دیدگاه‌های آنان را به مقایسه می‌گذاریم.

در خصوص بررسی اندیشه سیاسی سیدجمال و امام خمینی علیه السلام تحقیقات و پژوهش‌های گسترده‌ای در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت گرفته و از زوایای گوناگون، تفکرات و اندیشه‌های این دو اندیشمند بزرگ اسلامی تحلیل و بررسی شده است که از جمله، می‌توان درباره اندیشه‌های سیدجمال، به کتاب‌های ذیل اشاره کرد: سیدجمال‌الدین اسدآبادی (بنیانگذار نهضت احیای تفکر دینی)، نوشته محمدجواد صاحبی؛ مبارزات ضداستعماری سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نوشته پرویز لوشانی؛ سیدجمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، نوشته صدر واثقی؛ سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او، نوشته مدرسی چهاردهی؛ و کتاب سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همبستگی جهان اسلام، نوشته علی رئیس‌کرمی.

درباره اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام نیز پژوهش‌های بسیار گسترده‌ای در قالب کتاب،

سیاسی اسلامی ارائه نموده، ولی امام خمینی علیه السلام با طرح نظریه «ولایت فقیه» توانسته است این خلأ نظری را پر کند. همین امر موجب اتخاذ راهبردهای متفاوت از سوی این دو اندیشمند اسلامی برای درمان درد جوامع اسلامی گردیده است. سیدجمال بیشتر به نخبه‌گرایی قایل بود و توجه چندانی به توده‌های مردم نداشت. از این رو، روش «تغییر از بالا» و «اصلاح حکومت‌های فاسد جهان اسلام» را به‌عنوان راهبرد اصلی برون‌رفت از وضعیت موجود و رسیدن به ساختار سیاسی منطبق بر معیارهای اسلامی برگزید. ولی امام خمینی علیه السلام بر نقش توده‌های مردم تأکید نمود و روش انقلابی «تغییر از پایین» و «دگرگونی حکومت‌های فاسد در جوامع اسلامی» را به‌عنوان راهبرد خویش برای تشکیل حکومت اسلامی برگزید. نوشتار حاضر به‌طور فشرده، دیدگاه‌های این دو مصلح و اندیشمند بزرگ اسلامی را در خصوص وضعیت نابسامان سیاسی - اجتماعی جهان اسلام و همچنین راه کارهای برون‌رفت از آن و رسیدن به حاکمیت سیاسی منطبق با معیارهای اسلامی را به بررسی گذارده است.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی، به‌عنوان بنیانگذار بیداری اسلامی و منادی وحدت و تجدید حیات دینی امت اسلامی، که عمر پربرکت خویش را در این زمینه صرف کرد، نظام اندیشه خود را در این خصوص مطرح نمود، و امام خمینی علیه السلام رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران، که بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ معاصر را رهبری کرد، نظامی مبتنی بر اصول سیاسی اسلام را جایگزین نمود. انتخاب و مقایسه این دو اندیشمند اسلامی از آن نظر از اهمیت برخوردار

آسیب‌شناسانه به این موضوع است که سعی کرده است علل و عوامل آن را شناسایی نموده، برای اصلاح آن چاره‌اندیشی نماید. طبیعتاً دریافت فهم و درک مناسب از اندیشه سیاسی سیدجمال مستلزم در نظر داشتن وضعیت سیاسی - اجتماعی امت اسلامی آن دوران است. به همین منظور، مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشه سیاسی سیدجمال را در قالب بررسی وضعیت جهان اسلام در آن دوران بررسی می‌کنیم:

وضعیت سیاسی - اجتماعی دوران سیدجمال را می‌توان با عناصر انحطاط، تجدد، مدرنیته، استبداد و استعمار بررسی و شناسایی کرد؛ زیرا از یک سو، غرب با پشت سر نهادن دوران سنتی، قدم به عرصه تجدد و مدرنیته گذارده، روند رو به ترقی را طی نموده و به یمن آن، نه تنها خود را در وضعیت برتر از دیگر جوامع قرار داده، بلکه بر دیگر جوامع نیز به ویژه ممالک اسلامی استیلا یافته است. از سوی دیگر، کشورهای اسلامی مسیر قهقرایی در پیش گرفته، در دام انحطاط گرفتار آمده‌اند؛ به گونه‌ای که مجد و عظمت خود را در برابر غرب از دست داده، هیچ‌گونه توان مقابله و رویارویی با غرب را در خود نمی‌دیدند. سیدجمال با درکی درست از این معضل اساسی جهان اسلام در کنار دیگر معضلات سیاسی - اجتماعی جوامع اسلامی، به دنبال یافتن راه برون‌رفت از چنین وضعیتی بود. او در چنین شرایطی، اندیشه اصلاحی خویش را در قالب وحدت امت اسلامی و اصلاح حکومت‌های جوامع اسلامی مطرح نموده، و به قول خودش برای درمان درد جوامع اسلامی کوشید:

پایان‌نامه و مقالات علمی صورت پذیرفته که از جمله، می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد: اندیشه سیاسی امام خمینی ره، نوشته محمدحسین جمشیدی؛ تأملی در اندیشه سیاسی امام خمینی ره، نوشته محمدصادق کوشکی؛ اندیشه سیاسی امام خمینی ره، نوشته عبدالوهاب فراتی و ده‌ها کتاب، پایان‌نامه و صدها مقاله دیگر اشاره نمود.

در این میان، برخی از پژوهش‌ها به مقایسه اندیشه‌های سیاسی سیدجمال و امام خمینی ره پرداخته‌اند؛ مثل کتاب مبانی قرآنی اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه امام خمینی در مقایسه با سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نوشته فاطمه گودرزی و مقاله «راه کارهای وحدت جهان اسلام از دیدگاه امام خمینی و سیدجمال‌الدین»، نوشته احمد سعادت.

ولی هیچ‌یک از پژوهش‌های یادشده از این منظر که موفقیت و ناکامی این دو مصلح بزرگ اجتماعی را علت‌یابی نموده، اندیشه‌های سیاسی آنان را از این منظر مقایسه و بررسی کرده باشند، صورت پذیرفته است. نوشتار حاضر از این نظر می‌تواند نوآوری به‌شمار آید.

دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی درباره حکومت و جامعه اسلامی

جوامع اسلامی پس از دوره کوتاهی رشد و ترقی، همواره روند انحطاط و سیر قهقرایی طی کرده‌اند. از این رو، درک مؤلفه‌های انحطاط و شناسایی عوامل مؤثر در این زمینه، همواره یکی از دغدغه‌هایی بوده که ذهن بسیاری از اندیشمندان اسلامی را به خود مشغول کرده است. تلاش‌های سیدجمال‌الدین و گفتمان اصلاحی او نیز یکی از نگاه‌های

و عظمت جوامع اسلامی را بازگردانده، به جهان اسلام قدرت دوباره بخشید.

یکی از عناصر اصلی و مؤکد در گفتمان اصلاحی سیدجمال، شناخت مؤلفه‌های انحطاط است. او عوامل انحطاط جوامع اسلامی را به دو دسته عوامل داخلی و خارجی تقسیم نموده است. «استبداد» را به عنوان عامل درونی و «استعمار» را به عنوان عامل بیرونی انحطاط جوامع اسلامی معرفی نموده است (اسدآبادی، بی تا الف، ج ۱، ص ۱۶۰).

استبداد داخلی عامل درونی انحطاط

قدرت سیاسی در جوامع اسلامی همواره ماهیت استبدادی داشته و پادشاهان و سلاطینی که بر ممالک اسلامی حکومت نموده‌اند همواره از قدرت مطلقه برخوردار بوده‌اند. سیدجمال‌الدین یکی از پیشگامان انتقادی این وضعیت بود که با تمام توان، با تمام وجوه استبداد و خودکامگی سلاطین و حکومت‌های استبدادی مبارزه کرد. از نظر سیدجمال، سلطنت‌های استبدادی و حاکمان فاسدی که از طریق زور و تزویر به قدرت رسیده‌اند از جمله عوامل مهم انحطاط جوامع اسلامی و علة‌العلل بسیاری از بدبختی‌های مسلمانان بوده‌اند؛ چراکه حاکمان مستبد با سلب آزادی‌های مدنی و دخالت ندادن مردم در اداره امور، اراده خود را بر اراده آنان تحمیل نموده، مانع رشد و ترقی جوامع اسلامی گردیده‌اند (اسدآبادی، بی تا الف، ج ۱، ص ۲۴۹). سیدجمال بر این باور بود که حکمرانان مستبد برای حفظ تخت و تاج خود، بذر تفرقه و خصومت را در میان امت اسلامی پاشیده، مانع وحدت و همگرایی مسلمانان بوده‌اند.

سازمان مغز و اندیشه خود را به تشخیص درد اصلی شرق و جست‌وجوی درمان آن اختصاص داد. دریافته‌ام که کشنده‌ترین درد شرق جدایی افراد آن از یکدیگر و پراکندگی اندیشه‌های آنان و اختلافشان بر سر اتحاد و اتحادشان در اختلاف است. پس در راه وحدت عقیده و بیدار کردن آنان در برابر خطر غربی که ایشان را فراگرفته، دست به عمل زدم (رشتیا، بی تا، ص ۳۷).

سیدجمال، که جوامع اسلامی را گرفتار آمده در گرداب انحطاط می‌دید، تمام تلاش خویش را در جهت برون‌رفت از آن معطوف نموده و فعالیت‌های گسترده و گوناگونی انجام داد. او با قدرت معنوی و فرهنگ‌مدی خاصی که داشت، به هر جایی که می‌رفت با روشنگری‌هایش حرکت و جنبشی به راه می‌انداخت تا امت اسلامی را از انحطاط نجات بخشد و به سمت پیشرفت و ترقی رهنمون گردد. شهید مطهری می‌گوید:

سیدجمال در نتیجه تحرک و پویایی، هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی که داعیه علاج آنها را داشت دقیقاً آشنا شد. سیدجمال مهم‌ترین و مزمن‌ترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد. آخر کار هم جان خود را در همین راه از دست داد (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۴).

نگاه آسیب‌شناسانه سیدجمال به جوامع اسلامی ناشی از درک صحیح او از وضعیت نابسامان جوامع اسلامی بود. او برای خروج از بحران فراگیر انحطاط، اندیشه اصلاحی خویش را مطرح نمود تا بتواند مجد

معیارهای اسلامی بود؛ زیرا او معتقد بود: اصول دین اسلام توانایی آن را دارد که مردم را به سوی حق و حقیقت دعوت کند و احوال آنان را، هم از لحاظ زندگی مادی و هم از حیث زندگی معنوی و روحانی مسدود توجه قرار دهد... اسلام همان طوری که به جنبه روحانیت و تکامل معنوی مردم عنایت دارد، قواعد و قوانین حکومتی را که در اسلام برای تأمین نیازمندی‌های زندگی بشر و اقامه حدود میان روابط انسان‌ها به وجود می‌آید، معین و مشخص نموده است (اسدآبادی، بی تا الف، ج ۱، ص ۷۳).

سیدجمال با توجه به چنین ظرفیتی که در دین اسلام می‌دید، راهبرد اصلاحی خویش را بر محور تشکیل امت واحده اسلامی بنا نهاد تا در سایه آن، حکومتی منطبق با معیارهای اسلامی شکل گیرد که در آن، اختلافات نژادی، زبانی، منطقه‌ای و فرقه‌ای بر اخوت اسلامی فایق نگردد و جوامع اسلامی به صورت امتی آگاه، عالم به زمان، آشنا به علوم و فنون عصر و آزاد از هرگونه قید و بند استعمار و استبداد زندگی کنند.

از نظر سیدجمال، حکومتی می‌توانست عدالت و اخوت را در جوامع اسلامی برقرار نموده، سعادت امت را تأمین کند که پایه‌هایش بر اصول اسلامی استوار گردیده باشد؛ زیرا اسلام با قواعد و اصول نیرومند و محکم خود، می‌تواند به بهترین وجه، جامعه انسانی و اسلامی را به سوی کمال و سعادت رهنمون گردد (اسدآبادی، بی تا الف، ج ۱، ص ۷۶).

به همین سبب، سیدجمال عرصه سیاست را از دیانت جدا ندانسته، بر پیوند عمیق دین و سیاست تأکید نموده است، به گونه‌ای که اساس مدنیت و

اگر چنین امری همراه و فاسدی نبودند مسلمانان شرقی با غربی و شمالی و جنوبی متحد می‌شدند و یکسره ندای واحدی را سر می‌دادند، لیکن این حکام ستمگر و فاسد بودند که برای حفظ قدرت و منصب خویش، به تفرقه و جدایی میان امت اسلامی دامن می‌زدند (همان).

سیدجمال با چنین درکی صحیح از وضعیت جهان اسلام و شناخت عمیق از عوامل و ریشه‌های انحطاط در جوامع اسلامی، ندای حیات‌بخش وحدت جهان اسلام را سر داده، درصدد درمان معضل اساسی انحطاط برآمد. او راه نجات امت اسلامی را در بازگشت به اصول اصیل اسلامی، از طریق وحدت و همگرایی مسلمانان و ایجاد روحیه خودباوری و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌دانست. سیدجمال همگرایی امت اسلامی را یکی از اصول مسلم اسلامی برشمرده، همه جهان اسلام را به وحدت و همدلی فرامی‌خواند. به قول رشیدرضا، نخستین فریادی که در این عصر، مسلمانان را به شناخت یکدیگر و اتحاد و همکاری در رأی و کوشش برای جبران گرفتاری‌های اجتماعی که بر مسلمانان عارض شده است دعوت می‌کرد، فریاد دو دانشمند مبارز، سیدجمال‌الدین و شیخ محمد عبده بود، که رحمت خدای بزرگ بر آن دو باد (وائقی، ۱۳۴۸، ص ۱۱۲).

حکومت اسلامی از دیدگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی

یکی از راه‌کارهای آرمانی سیدجمال برای ایجاد وحدت اسلامی اصلاح ساختار سیاسی جوامع اسلامی و روی کار آمدن حکومتی منطبق با

دوباره به دست خواهند آورد و در فنون رزم و مقابله با دشمن و دفاع از حقوق خویش، به دیگران سبقت خواهند گرفت تا موجودیت و استقلال خویش را بهتر حفظ کنند، ذلت و سرافکنندگی را از خود فنا، و نسابودی را از ملتشان دور سازند (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

از منظر سیدجمال، شکل‌گیری چنین جامعه‌ای در گرو داشتن حاکمیتی منطبق با معیارهای اسلامی است که به دور از هرگونه تعصبات قومی و نژادی، همگرایی اجتماعی را بر محوریت دینی اخوت اسلامی برقرار نماید. چنین حکومتی موجب از بین رفتن تعصبات بی‌جای نژادی و قومی و روگردان شدن مسلمانان با آن‌همه اختلافات جغرافیایی و ملیت، از تعصب نژادی می‌گردد؛ زیرا ایمان به حکومت مطلق، سبب شده است آنان هرگونه حمیت و تعصب را جز تعصب دینی و اسلامی به دور اندازند (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۷۲).

بدین‌روی، سیدجمال معتقد بود: تعصب دینی یکی از محکم‌ترین پایه‌های روابط اجتماعی میان مسلمانان بوده و عزت و اقتدار امت اسلامی در گرو حفظ آن است (همان، ص ۱۴۳). او همواره بر حفظ همبستگی در عقاید و تعصب دینی مسلمانان تأکید می‌کرد و آن را عامل اصلی پیونددهنده ملت‌های مسلمان می‌دانست:

مسلمانان، آگاه باشید که تعصب دینی و همبستگی در عقاید سبب بقای حیات شماست؛ آن را به شدت پاس دارید! تعصب دینی خون زندگی شماست؛ آن را بیهوده نریزید. پیوستگی و وحدت در دین وسیله سعادت شماست؛ آن را پیش از مرگ

زندگی اجتماعی انسان را دین معرفی می‌نماید: «دین مطلقاً سلسله انتظام هیأت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد» (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۱۲). او معتقد بود: تفکیک دین از سیاست و حاکمیت سیاست‌مداران ناآشنا با اصول و قواعد دینی یکی از مهم‌ترین عوامل تفرقه و پراکندگی مسلمانان بوده است:

این ضعف و انحلال در رابطه با ملت اسلامی، به واسطه جدا شدن منزلت علمی از مرتبه خلافت بود... مقام علمی اسلام از مقام خلافت جدا گشت و خلفای عباسی تنها به اسم «خلافت» قانع شدند، بدون اینکه مانند خلفای راشدین، هم جامع علوم و فقه اسلامی باشند... بدین جهت، مذاهب در اسلام زیاد و اختلاف میان مسلمانان از اول قرن سوم هجرت به مرحله‌ای رسید که مانند آن در هیچ‌یک از ادیان گذشته سابقه نداشت (همان، ص ۱۸ و ۱۹).

سیدجمال با اعتقاد بر چنین پیوندی عمیق بین سیاست و دیانت، قدم به عرصه سیاست گذارد و بر ضرورت اصلاح ساختار سیاسی جوامع اسلامی تأکید داشت. در واقع، او شکل‌گیری جامعه‌ای ایمانی امت اسلامی و برپایی نظام سیاسی بر محوریت قرآن و احکام الهی را از آرمان اصلاحی خویش قرار داد و راهبرد اتحاد امت اسلامی را با محوریت قرآن در پیش گرفت. او می‌گفت: «من آرزو دارم که سلطان همه مسلمانان قرآن باشد و مرکز وحدت آنان ایمان» (الگار، ۱۳۶۵، ص ۲۷۴). سیدجمال باور داشت:

مسلمین با استفاده از تعالیم زنده و جاندار قرآن، به مقام و موقعیت اولیه خویش دست خواهند یافت و با استفاده از زمان، همه آنچه را که از دست داده‌اند،

نفروشید!... بدانید که تنها عامل به هم پیوستگی ملت‌های عرب، ترک، فارس، هندی، مصری، و مغربی علاقه و رابطه دینی آنان می‌باشد (اسدآبادی، بی تا الف، ج ۱، ص ۱۴۲).

حاکم اسلامی از منظر سیدجمال‌الدین

سیدجمال نسبت به زمامدار حکومت اسلامی و شرایط حاکم اسلامی نیز دقت خاصی داشت. از منظر او، حاکم اسلامی باید همانند پدری مهربان باشد که از هیچ رأفت و عطوفتی نسبت به فرزندانش دریغ نورزیده، هیچ‌گونه ظلمی را در حق ملت روا ندارد:

دولت دانا و عادل برای ملت، چون پدری مهربان است که ملت را از هر ظلم و اجحاف، چه داخلی و چه خارجی، حفظ می‌کند و مقدس‌ترین تکالیف حکم‌فرمایان این است که هر یک از افراد ملت را نگذارد ظلمی شود. اگر دولت در این کار مسامحه را جایز شمرد و خود نیز به وسایل عدیده از هیچ‌گونه ظلم و تعدی بی حساب درباره ملت فروگذاری نکند ظلم رواج می‌گیرد و جور و ستم منتشر می‌شود (محیط طباطبایی، بی تا، ص ۲۱۵).

طبیعتاً لازمه چنین حکومتی آن است که در رأس آن، باید فردی شایسته و عادل قرار گیرد که اعتقاد راسخ و پایبندی کامل به دستورات الهی داشته باشد. بدین‌روی، سیدجمال تأکید می‌کند که در رأس آن حکومت اسلامی، جز کسانی که به دین اسلام اعتقاد راسخ دارند و به دستورات آن دین از همه مطیع‌ترند، اشخاص دیگر قرار نمی‌گیرند. حکومت اسلام قابل توارث نیست و برای رسیدن به خلافت مسلمانان، مردم از لحاظ قوم و نژاد و فامیل و نیرومندی

جسمانی، بر یکدیگر امتیازی ندارند، بلکه کسی شایسته احراز مقام مقدس حکومت اسلامی است که اولاً، آگاهی کامل به احکام اسلام داشته باشد. ثانیاً، قادر به اجرای آن احکام و جلب رضایت مردم باشد (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۷۲).

نمونه‌ای که سیدجمال برای این نوع حکومت در نظر داشت، دولت اسلامی در صدر اسلام، به‌ویژه حکومت واحد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ ولی اقتضائات عصر و زمان، ایشان را واداشت تا از این ایده آرمانی دست کشیده، به حکومت‌های متعدد اسلامی بر محوریت واحد دین اسلام و مبنای قرآن رضایت دهد. از این‌رو، ایده تشکیل حکومت اسلامی را این‌گونه تشریح می‌کند:

من نمی‌گویم که به همه کشورهای اسلامی یک نفر حکومت کند؛ زیرا این کار بسیار مشکل است، ولی امیدوارم که حاکم و سلطان همه ملت‌های مسلمان تنها قرآن باشد و عامل وحدت و یگانگی آنها دین آنها باشد. با این وحدت، هر پادشاهی می‌تواند در کشورش برای حفظ حقوق دیگر کشورهای اسلامی کوشش کند؛ زیرا حیات او به حیات آن دیگری، و بقایش به بقای ملت دیگر مسلمان بسته است (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۷۲).

با وجود این دقت‌های سیدجمال درباره حکومت و حاکمیت اسلامی ایشان، الگو و قالب مشخصی برای شیوه حکومت اسلامی ارائه نکرده است. از این‌رو، در آغاز، خواهان الگوی حکومت صدر اسلام بود، و در مراحل بعد، که امکان عملی این الگو را بسیار بعید می‌دانست، خواهان اتحاد حکومت‌های اسلامی بر مبنای واحدی شد تا از این طریق، بتواند به آن اهداف و آرمان‌های موردنظر دست یابد.

استعمار خارجی عامل بیرونی انحطاط

هرچند واژه «استعمار» از لحاظ لغت، به معنای «آباد کردن» است، ولی در عمل، به عقیده سیدجمال، این واژه به «استعباد و برده ساختن» انسان‌ها نزدیک‌تر است تا آباد کردن.

این «استعمار»، که از نظر لغت، به معنای «آباد کردن» است، از لحاظ معنای حقیقی و اصطلاح به عقیده من، مانند اسماء اضداد است؛ زیرا این استعمار یعنی: استعباد و بنده و برده ساختن آزادان و آزادگان و خلاصه، استعمار به معنای تخریب نزدیک‌تر است تا به تعمیر و عمران (واثقی، ۱۳۴۸، ص ۶۸).

بنابراین، به عقیده سیدجمال، ورود استعمار در ممالک اسلامی نه تنها آبادانی و عمران را به همراه نداشته است، بلکه در هر نقطه از سرزمین‌های اسلامی که قدم گذارده است، آنجا را ویران و مردمانش را به بند کشیده است.

عفریت استعمار در لباس فرشته به ممالک اسلامی وارد گردید، اما پس از استیلا، لطماتی سنگین بر پیکر حیات اجتماعی و معنوی مسلمانان وارد آورد، به طوری که بسیاری از ریشه‌های دینی و سیاسی و اقتصادی مسلمانان را قطع کرد (همان).

سیدجمال در جای دیگر، مصایب و مشکلات ناشی از ورود استعمار در جهان اسلام را اینچنین تشریح می‌کند:

بلاد مسلمانان امروزه منهوب است و اموالشان مسلوب (ربوده شده)، مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثروتشان را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعه از قطعات چنگ

نیندازند و شیبی نیست که یک فرقه‌شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند. آبرویشان را بریزند و شرفشان را بر باد دهند. نه امرشان مطاع و نه حرفشان مسموع است. به زیر زنجیر عبودیتشان کشند و طوق عبودیت بر گردنشان نهند، خاک مسکنت و مذلت بر فرقشان ریزند، آتش قهر در دودمانشان زنند (اسدآبادی، بی تا الف، ص ۱۶۹).

گسترش اندیشه‌های ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در جهان اسلام، از جمله ترفندهایی است که قدرت‌های استعماری همواره آن را به کار گرفته تا اهداف شوم استعماری خود را تحقق بخشیده‌اند. در زمان سیدجمال نیز همین مسئله موجب شده بود سرزمین‌های اسلامی به اجزای کوچک تجزیه گردیده، قدرت و عظمت بلاد اسلامی نابود گردد. وضعیت اسفباری که سیدجمال آن را اینچنین توصیف می‌کند:

[سرزمین‌های اسلامی] مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته و اموالشان غارت شده و بیگانگان به اغلب کشورهای این جامعه مسلط هستند و سرزمین‌های آن را قطعه قطعه در میان خود تقسیم می‌کنند. به سخنان آنان گوش نمی‌کنند و به دستور آنان توجه نمی‌نمایند. چنان ذلیل و خوار گشته‌اند که پادشاهان و امرای باقی مانده این امت صبح خود را با مصایب شروع می‌کنند و روز خویش را با رنج و مشقت به شب می‌رسانند. ترس از بیگانگان بر وجود آنان مستولی شده و یأس بیش از امید به روح آنان غلبه کرده است (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۲۷۵).

سیدجمال با ریشه‌یابی این نقطه ضعف‌های موجود در جوامع اسلامی، راه درمان و رهایی آن را در اتحاد

به نمو نرسید. هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت، هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت. همه را شهوت و جهالت مانع گشت (محیط طباطبایی، بی تا، ص ۲۸۱).

از این رو، سیدجمال، که با موج افکار و اندیشه های خود توانست تأثیرات عمیقی در مشروطه خواهی در ایران و تجددخواهی در افغانستان، ترکیه و مصر بر جای گذارد، نتوانست همراهی توده مردم را با اقدامات اصلاح طلبانه خویش کسب نموده، موفق به تغییرات اساسی در ساختار سیاسی - اجتماعی جوامع اسلامی دوران خود گردد. به نظر می رسد علت عمده اتخاذ رویکرد اصلاحی و «تغییر از بالا» از سوی سیدجمال خلأ نظری نظام مند حاکمیت اسلامی بوده که ایشان ارائه نکرده و یا مجال نظریه پردازی در باب چنین نظام حکومتی را به دست نیاورده است. به همین سبب، سیدجمال در اقدامات اصلاحی خویش برای رهایی از حاکمیت مطلق و استبدادی حاکمان فاسد، به عنوان گزینه جایگزین، در جایی حاکمیت مشروطه را پیشنهاد نموده است. مدرسی چهاردهی می نویسد:

قوة مطلقه استبداد موجد آزادی و عدالت نمی تواند باشد، مگر آنکه به قدرتی مقید و محدود گردد... تغییر شکل دادن قدرت مطلقه به مشروطیت آسان تر و زودتر فراهم می شود. کافی است که در این هنگام، دسته ای از خردمندان، که نزدیکان فرمانروا هستند، او را راهنمایی کرده و با هم کار کنند تا ملت در کارها شرکت نماید... این طرز حکومت برای مصریان بی اندازه مناسب است و

و مقابله با استعمار خارجی دانسته، استعمارستیزی را به عنوان گام دیگری در جهت تحقق وحدت و همبستگی جوامع اسلامی و عملی شدن آرمان های اصلاحی خویش می دانست. از این رو، او با طرح اندیشه اصلاحی خویش، به دنبال بیداری امت اسلامی بود که مسلمانان بتوانند از طریق بازگشت به ارزش های اصیل اسلامی و ایجاد اصلاحات، هم به وحدت و همبستگی دست یابند و هم دست استعمار را از ممالک اسلامی کوتاه نمایند. از این رو، سیدجمال تمام تلاش های خویش را به این سمت معطوف نموده، شیوه اصلاح و «تغییر از بالا» را برای تحقق این هدف در پیش گرفته بود. به همین منظور، تا حد ممکن، او خود را به حاکمان کشورهای اسلامی مثل افغانستان، ایران، ترکیه و مصر نزدیک نمود و با قبول مسئولیت های اجرایی از سوی آنان، تلاش کرد اصلاحات مورد نظرش را اعمال نماید و اندیشه اصلاحی خود را تحقق بخشد. از این منظر، دامنه فعالیت های اصلاحی سیدجمال هرچند بسیار وسیع و گسترده بود، ولی او هیچ گاه روش انقلاب از پایین و سرنگونی حکومت ها را برای تغییر ساختار سیاسی جوامع اسلامی در پیش نگرفت. شاید یکی از علل مهم مؤثر واقع نشدن اقدامات اصلاح گرایانه او نیز همین باشد؛ چنان که او خود در نامه ای که به یکی از دوستان ایرانی اش - ظاهراً در اواخر عمرش - نوشته به آن اشاره دارد:

ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم! چه خوش بود تخم های بارور و مفید خود را در زمین شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم! آنچه در آن مزرعه کاشتم

خستگی ناپذیر این اندیشمند بزرگ را بیش از این مقرون به توفیقات عدیده نماید. از این رو، سیدجمال هرچند الگوی حاکمیت صدر اسلام و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را الگوی خوبی برای شیوه حکومت‌داری در جوامع اسلامی می‌دانست، ولی با توجه به شرایط و اقتضائات زمانی، آن را ناممکن می‌دید، و الگوی سیاسی حاکمیت خلافت را، که سالیانی مدید بر امت اسلامی سیطره داشت، تا حدی می‌پسندید و در مراحل اولیه، قصد داشت با مرکز قرار دادن امپراتوری عثمانی به عنوان نوعی از الگویی سیاسی خلافت، جبهه واحدی از امت اسلامی در برابر استعمار خارجی تشکیل دهد، ولی به سبب بی‌کفایتی خلیفه عثمانی، بعدها از این ایده خود نیز عدول نمود: «اگر سلطان عثمانی را فردی عاقل و با کفایت می‌یافتم، دوست داشتم خلیفه کل مسلمانان شود، ولی افسوس که چنین نیست!» (اسدآبادی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۱).

سیدجمال الگوی غربی حاکمیت دموکراسی را نیز به سبب ناسازگاری آن با باورها و اعتقادات دینی مسلمانان نپذیرفته، بر حکومت منطبق با معیارهای دینی و برآمده از آموزه‌های دینی تأکید می‌نمود؛ چنان‌که در رساله *نیچریه* می‌نویسد: «دین مطلقاً سلسله انتظام هیأت اجتماعی است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد» (اسدآبادی، بی تا ب، ص ۱۲). از این رو، ساختار سیاسی منفک از دین همانند نظام لیبرال-دموکراسی غربی را ناسازگار با اندیشه اسلامی می‌دانست. با این حال، مشغله زیاد، حوزه گسترده فعالیت‌های اصلاحی و مشکل آفرینی استبداد داخلی و استعمار خارجی مانع از آن شد تا سیدجمال بتواند در باب

همین جور هم برای امیران و دول اسلامی شرقی مناسبت‌تراست (مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۷، ص ۱۳۷). گاهی هم از حکومت پارلمانی و مردمی سخن گفته است؛ چنان‌که در گفت‌وگوی او با امیر مصر، از چنین حکومتی حمایت نموده است:

اگر شما خیرخواهی این مخلص را بپذیرید و در مشارکت عمومی در اداره کشور از طریق شورا شتاب کنید و دستور دهید تا نمایندگان مردم برگزیده شوند تا به تفتیش قوانین بپردازند و به نام و به اراده شما اجرا کنند، مسلماً تخت و تاج شما استوارتر و سلطنت شما پایدارتر خواهد شد (عمار، بی تا، ص ۳۲۰).

بدین‌روی، سیدجمال خواهان مجلس و قوه مقننه‌ای بود که حقیقتاً نماینده ملت و مردم بوده، مجری تحقق اراده ملت باشد.

قوه مقننه هیچ ملتی نمی‌تواند حقیقی باشد، مگر اینکه صرفاً از نیروی ملت الهام بگیرد. هر مجلس نوایی که پادشاه یا امیری یا نیروی بیگانه‌ای آن را تشکیل دهد، چون حیات چنین مجلس موهومی متکی به نیروی ملت نیست، بلکه ناشی از اراده کسی است که مجلس را به وجود آورده قطعاً چنین مجلسی مفید نخواهد بود (مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۷، ص ۵۳).

حمایت سیدجمال در برهه‌ای از ساختار حاکمیت مشروطه، و در زمانی از حکومت پارلمانی، و در زمانی از حکومت سلطانی حاکی از نداشتن الگوی مناسب جایگزین در شیوه حکومت‌داری است. بدون شک، ارائه الگوی مناسب نظریه‌پردازی شده سازگار با شرایط و اقتضائات زمانی می‌توانست تلاش‌های

اگر سید جمال اصلاحات را از بالا و رأس هرم قدرت آغاز نکرده، روش تحول بنیادین و انقلاب را برگزیده بود، هم در تشکیل حکومت اسلامی توفیق بیشتری به دست می‌آورد و هم حاکمان مستبد نمی‌توانستند با او آن‌گونه برخورد نمایند. امام خمینی علیه السلام نیز به همین نکته اشاره نموده، آن را یکی از علل ناکامی سید جمال برشمردند:

سید جمال‌الدین مرد لایقی بوده است، لکن نقاط ضعفی هم داشته است و چون پایگاه ملی و مذهبی در بین مردم نداشته، از آن جهت زحمات او با همه کوشش‌ها به نتیجه نرسید، و دلیل بر اینکه پایگاه مذهبی نداشتته است این‌که چون شاه وقت (ناصرالدین شاه) او را گرفت و با وضع فجیع تبعید کرد، عکس‌العملی (از سوی مردم) نشان داده نشد و زحمات او، چون این پایگاه را فاقد بود، به نتیجه نرسید (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۹۰).

دیدگاه امام خمینی علیه السلام درباره حکومت و جامعه اسلامی بدون تردید، یکی از تأثیرگذارترین رهبران دینی معاصر، که بر بیداری امت اسلامی و وحدت جهان اسلام تأثیرات شگرفی بر جای نهاده، امام خمینی علیه السلام رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران، است. ایشان نیز همچون سید جمال از مهم‌ترین پرچم‌داران بیداری امت اسلامی و از برجسته‌ترین منادیان همبستگی و وحدت امت اسلامی به‌شمار می‌رود. با نگاهی به تاریخ اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام و فعالیت‌های علمی، سیاسی و انقلابی ایشان، به این نتیجه می‌رسیم که امام خمینی علیه السلام انقلاب اسلامی ایران را با احیای اندیشه سیاسی اسلام، به‌ویژه نظریه‌پردازی

حکومت دینی نظریه‌پردازی نموده، چارچوبه نظری حکومت اسلامی خویش را منقح بیان نماید. بنابراین، برداشت نویسنده این است که خلأ نظری در باب حکومت دینی موجب شده بود سید جمال مثل بسیاری از علمای دورانش، چارچوبه حاکمیت‌های موجود را در قالب سلطنت‌های مشروطه یا حاکمیت‌های پارلمانی پذیرفته، درصدد اصلاح آنان برآید، نه انقلاب و سرنگونی حکومت‌های فاسد. به نظر می‌رسد سرّ اتخاذ رویکرد اصلاحی سید جمال در همان نکته پیش‌گفته نهفته باشد که او عملاً فاقد یک نظام سیاسی نظریه‌پردازی شده بدیل بوده است. بدین روی، تأکید بر اصلاح نه تحول از پایین و انقلاب همین گمانه را تأیید می‌کند. با عنایت به این نکته که لازمه تحول بنیادین و انقلاب ارائه الگوی جایگزین است که در فعالیت‌های اصلاحی سید جمال به چشم نمی‌خورد، آنچه مشاهده می‌شود عمده اقدامات اصلاح‌گرایانه‌ای است که از طریق نزدیک شدن به حاکمان و سلاطین کشورهای اسلامی پیگیری نموده است؛ امری که موجب شده بود پیوند او را با حاکمان و سلاطین ممالک اسلامی بیشتر نموده، ارتباطش را با مردم کم‌رنگ سازد. از این رو، به نظر می‌رسد که نه سید جمال روی ملت سرمایه‌گذاری کرده و نه توده مردم درک درستی از جایگاه و شخصیت این اندیشمند بزرگ اسلامی داشته، اهمیت او را درک کرده بودند. به نظر می‌رسد سید جمال هرچند توانست موج حرکت‌های مردمی را در عصر و زمان خودش به وجود آورد، ولی به یقین، اگر بذرافکارش را در مزرعه ملت کاشته بود حاصلی غیر از آن چیزی می‌گرفت که در شوره‌زار سلطنت‌های فاسد کاشت.

فراوانی نموده، بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی تأکید می‌نماید:

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم؛ چون به منظور تحقق وحدت و آزادی ملت‌های مسلمان، بایستی حکومت‌های ظالم و دست‌نشانده را سرنگون کنیم و پس از آن، حکومت عادلانه اسلامی را، که در خدمت مردم است، به وجود آوریم. تشکیل حکومت برای حفظ نظام وحدت مسلمانان است؛ چنان‌که حضرت زهراء علیها السلام در خطبه خود می‌فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمانان به اتحاد است (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۷).

امام خمینی علیه السلام نیز قطع دست استعمارگران از بلاد اسلامی و همبستگی جهان اسلام را به‌عنوان یک آرمان، و تشکیل حکومت اسلامی را یک راهبرد برای دستیابی به چنین هدفی می‌دانست، ولی نه از طریق اصلاح حاکمان فاسد، بلکه از طریق انقلاب و سرنگونی حکومت‌های دست‌نشانده ظالم و برپایی حکومت عادلانه اسلامی. به همین سبب، رویکرد و شیوه‌ای که امام خمینی علیه السلام برای دستیابی چنین هدفی اتخاذ نموده متفاوت از رویکرد اصلاحی سیدجمال است. هرچند امام خمینی علیه السلام نیز همانند سیدجمال حاکمان فاسد اسلامی را عامل تفرقه و جدایی جوامع اسلامی می‌دانست و بر ضرورت وحدت و همبستگی امت اسلامی تأکید داشت؛ ولی راهکار دست‌یابی به وحدت جهان اسلام از دیدگاه امام

در باب حکومت اسلامی آغاز کرد و درواقع، همین نکته یکی از تفاوت‌های اساسی نهضت بیدارگرانه ایشان نسبت به نهضت سیدجمال بوده و همین تفاوت موجب اتخاذ روش متفاوت و درپیش‌گیری راهبرد متفاوت برای تشکیل حکومت اسلامی گردیده است. به بیان دیگر، امام خمینی علیه السلام علاوه بر مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی، با ارائه نظریه «حکومت ولایت فقیه» و حرکت انقلابی خویش، به این پرسش‌های مهم و اساسی که «چه کسی باید حکومت کند؟ و چگونه باید حکومت کند؟» راه رسیدن به آن چیست؟» پاسخ صریح و روشن داد و نظریه «حاکمیت ولایت فقیه» را تحقق عینی بخشید. از آنجا که یکی از دغدغه‌های اصلی و اساسی امام خمینی علیه السلام نیز رهایی امت اسلام از وضعیت اسف‌بار انحطاط بود، به دنبال ارائه طرح و نقشه راه برون‌رفت از آن بودند؛ وضعیتی که استبداد داخلی به کمک استعمار خارجی تفرقه و نفاق را در امت اسلامی به وجود آورده، جوامع اسلامی را به انحطاط کشانده و کشورهای سلطه‌گر غربی بر بلاد اسلامی مسلط گردیده بودند. از این‌رو، یکی از اهداف مهم و اساسی امام خمینی علیه السلام نیز بیداری و نجات امت اسلامی از بند استبداد و استعمار بود و همانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی راه برون‌رفت از چنان وضعیت اسف‌باری را در اتحاد و همدلی ملت‌های مسلمان و تمسک جستن آنان به اصول اسلامی و دینی و تشکیل حکومت اسلامی می‌دید. به همین سبب، امام خمینی علیه السلام نیز همانند سیدجمال وحدت جهان اسلام را مهم‌ترین راهکار رهایی از بند استبداد و استعمار دانسته، برای تحقق آن تلاش‌های

برخی آن را از ساحت دین خارج دانسته، بر این نظر پای می‌فشارند که سیاست و حکومت ربطی به دین و باورهای دینی ندارد و امری کاملاً غیردینی محسوب می‌شود. در مقابل، کسانی هستند که ارتباط تنگاتنگی میان آن دو قایلند و تفکیک دین از سیاست را نادرست می‌دانند. بیشتر اندیشمندان و متفکران اسلامی از این دسته‌اند. دین اسلام کامل‌ترین و آخرین شریعت آسمانی است که به همه نیازهای مادی و معنوی بشریت در جمیع ابعاد آن، توجه دارد. حوزه سیاست و اداره زندگی جمعی انسان‌ها نیز به‌عنوان بخشی از نیازمندی‌های انسان بدون شک، می‌تواند در سعادت‌مندی یا شقاوت انسان نقش داشته باشد. از این‌رو، نمی‌تواند از قلمرو دین خارج باشد. اداره زندگی اجتماعی تحت عنوان «سیاست اسلامی» با هدف دستیابی به سعادت دنیوی، به گونه‌ای که به سعادت و کرامت اخروی منجر گردد و با معنویت و عبودیت پیوند یابد بخشی از احکام دینی محسوب می‌گردد. امام خمینی^۱ یکی از اندیشمندان و شخصیت‌های اسلامی است که بر پیوند ناگسستنی دین و سیاست تأکید نمود، منشأ و اعتبار حکومت را الهی می‌داند و حکومت‌های غیر آن را طاغوت می‌داند. از این‌رو، تشکیل حکومت الهی را برای تربیت انسان‌ها و حفظ نظام جامعه، بسط عدالت، رفع ظلم، حراست از مرزها، و دفع تجاوز بیگانگان، تکلیف دینی هر مسلمان می‌داند.

لزوم حکومت به‌منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است، بی‌آنکه بین زمان حضور و

خمینی با سید جمال متفاوت بود. از این‌رو، امام خمینی^۲ - چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد - تشکیل حکومت اسلامی را برای حفظ نظام و وحدت امت اسلامی ضروری می‌دانست. به همین سبب، خواهان سرنگونی حکومت‌های فاسد مسلط بر جوامع اسلامی بودند؛ چراکه ساختارهای سیاسی موجود عاجز از تحقق بخشیدن به چنین هدفی بود. امام خمینی^۳ با نگاهی ژرف و عمیق که به مسائل جهان اسلام داشت، هم درد و هم راه درمان امت اسلامی را به درستی تشخیص داده بود. از این‌رو، معتقد بود: تنها راه نجات امت اسلامی در بیداری جهان اسلام و ایجاد وحدت و تشکیل حکومت اسلامی از طریق قیام مردمی علیه حکومت‌های فاسد است. از این‌رو، او پیش از آنکه با حکومت‌ها و حاکمان فاسد کشورهای اسلامی ارتباط برقرار نماید عمده توجه‌شان به ملت‌های زیر سلطه حکومت‌های فاسد بود و در میان توده‌های مردم، جا باز نمود.

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی^۴

ضرورت وجود حکومت برای اداره اجتماع در طول تاریخ، همواره یکی از موضوعاتی بوده که تمام اندیشمندان و عقلا بر آن تأکید نموده‌اند؛ به گونه‌ای که امروز کسی نیست که اصل این ضرورت را نپذیرفته باشد. بنابراین، در اصل وجود حکومت جای هیچ‌گونه تردید و انکار نیست. آنچه محل انکار و تأیید و تردید قرار گرفته شیوه حکومت‌داری و نحوه اداره زندگی اجتماعی انسان‌هاست که از دیرباز، محل بحث و گفت‌وگو قرار داشته است. در این باب،

حکومت و حاکم اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

امام خمینی علیه السلام درباره حکومت اسلامی می‌فرماید:

آنچه عقل خدادادی حکم می‌کند آن است که تأسیس حکومت به طوری که بر مردم به حکم خرد لازم باشد، متابعت و پیروی از آن کسی روا و بجاست که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند، تصرف در مال خود باشد، و چنین شخصی که تصرف و ولایتش بر تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است خدای عالم است که مالک همه موجودات و خالق ارض و سماوات است... و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیغمبران لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کند و غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را نباید بپذیرد و جهت هم ندارد که بپذیرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۱۰۳).

از این منظر، حکومت اسلامی ریشه در وحی آسمانی دارد که بر کرامت انسان استوار است؛ زیرا بر اساس آن، هیچ انسانی بر دیگری حق حاکمیت ندارد. تنها خداست که مالک همه جهان و انسان است و تنها اوست که حق حاکمیت بر این جهان و انسان را دارد. اوست که از تمام نیازمندی‌های انسان آگاه است و حق قانون‌گذاری دارد. امام خمینی علیه السلام تفاوت حکومت اسلامی را با دیگر حکومت‌ها این‌گونه بیان می‌کند:

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های «مشروطه سلطنتی» و «جمهوری» در همین است؛ در این‌که نمایندگان مردم یا شاه در این‌گونه رژیم‌ها، به قانون‌گذاری می‌پردازند، در صورتی که

غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد

(موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۰).

امام راحل با این بیان خود، نه تنها بر پیوند عمیق و ناگسستنی سیاست از دیانت تأکید نمود، بلکه تشکیل حکومت اسلامی را وظیفه تمام اندیشمندان و عالمان دینی مسلمان می‌داند و جدایی دین از سیاست و دور نگه داشتن عالمان دینی از عرصه سیاست را جزئی از طرح‌های استعماری برمی‌شمرد:

این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند... این حرف‌ها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف در امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند و ضمناً علمای اسلام را از مردم و مبارزان راه آزادی و استقلال جداکنند. در این صورت، می‌توانند بر مردم مسلط شده و ثروت‌های ما را غارت کنند. منظور آنها همین است...» (همان، ص ۲۰-۲۱).

بدین‌روی، امام خمینی علیه السلام راه مقابله با استعمار را در بیداری امت اسلامی و حضور جدی عالمان و اندیشمندان دلسوز اسلامی در عرصه سیاست و تشکیل حکومت اسلامی می‌دانست؛ چنان‌که ضعف و ناتوانی امت اسلامی را در تفرقه، و مجد و عظمت آن را در بازگشت به ارزش‌های اصیل اسلامی و دستیابی به وحدت و همبستگی امت اسلامی می‌دید و تشکیل حکومت اسلامی را مهم‌ترین و قوی‌ترین راهکار رسیدن به این هدف معرفی می‌نمود.

جز خداوند متعال کسب مشروعیت و اعتبار نمی‌کند. از این رو، امام خمینی علیه السلام معتقد است: حکومتی اسلامی خواهد بود که حکومتش مستند به امر الهی بوده، مشروعیت خویش را از حق حاکمیت خداوند، که به او داده شده است، کسب نماید. چنین کسانی در درجه اول پس از خداوند، انبیای الهی و در مرتبه پس ائمه معصوم علیهم السلام به عنوان جانشینان آن حضرات و در مرتبه بعد، فقها و عالمان دینی به عنوان نواب آن ذوات مقدس خواهند بود. حکومت اسلامی، که حضرت امام آن را نظریه پردازی نموده، در قالب نظام جمهوری اسلامی آن را تحقق عینی بخشید، بر همین اساس استوار گردیده است. بدین روی، نظام ولایت فقیه استمرار همان حاکمیت و ولایت انبیای الهی و ائمه معصوم علیهم السلام است که امام راحل به عنوان الگوری جایگزین ارائه نمود. ایشان درباره جایگاه ولایت فقیه می‌فرماید:

قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است؛ همان ولایت رسول الله است... (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۵).

امام خمینی علیه السلام با چنین نگاهی، حکومت خارج از تحت ولایت فقیه را حکومت طاغوت می‌دانست و نه تنها از لحاظ دینی مشروعیتی برایش قایل نبود، بلکه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی و سرنگونی حکومت‌های فاسد را وظیفه همه مسلمانان می‌دانست. از این رو، رویکرد انقلاب و تحول بنیادین سیاسی را برای بنای حکومت اسلامی به عنوان گام اولیه تحقق آرمان امت واحد اسلامی برگزید.

قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام، به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۵). بنابراین، کسی از انسان‌ها چنین حقی پیدا خواهد نمود که از سوی خداوند چنین حقی به او داده شده باشد و از طرف او بر این مسئولیت و مقام نصب گردیده باشد. مبنای مشروعیت و اعتبار وی نیز نصب و جعل بی‌واسطه یا با واسطه خداوند است؛ همانند نصب انبیا و ائمه معصوم علیهم السلام؛ آن‌گونه که امام راحل می‌فرماید:

اگر رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - خلافت را عهده‌دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است؛ «خلیفه الله فی الارض»، نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین پس از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدیداً العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی، رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - را الزام کرد که فوراً همان‌جا [غدیر خم] وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - به حکم قانون و به تبعیت از قانون، حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - را به خلافت تعیین کرد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۵۸).

در حکومت اسلامی، سخن از ولایت الهی و حکومت کسی است که از سوی خداوند بر آن گماشته شده است. چنین حکومتی هرگز از منشأی

مقایسه و جمع‌بندی

امام خمینی علیه السلام با ارائه نظریه «ولایت فقیه» این خلأ را پر نمود.

ب. سیدجمال به نوعی نخبه‌گرایی توجه داشت. ازاین‌رو، بر توده مردم چندان تمرکز نداشت. درحالی‌که امام خمینی علیه السلام تمرکز اصلی‌اش بر توده مردم بود.

ج. سیدجمال نوعی خوش‌بینی نسبت به علوم و الگوی‌های پیشرفت غربی داشت، درحالی‌که امام خمینی علیه السلام اساساً به الگوهای غربی توجه نداشت و بر الگوی اسلامی ناب تأکید می‌نمود.

د. روش سیدجمال روش اصلاحی و تغییر از بالا بود، درحالی‌که روش امام خمینی علیه السلام روش انقلابی و تغییر بنیادین و حرکت از سمت پایین و توده‌های مردم بود؛ به این صورت که امام راحل با مشاهده بیش از یک قرن شکست و ناکامی مسلمانان در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی، نظریه «ولایت فقیه» را مطرح نمود و الگوی جایگزینی برای حکومت‌های پیشین ارائه نمود. درواقع، امام راحل نیز مثل سیدجمال، به خوبی مشکلات و معضلات اساسی جهان اسلام را درک کرده، تحلیلی درست و واقع‌بینانه از آن ارائه نمود، ولی بر خلاف سیدجمال، امام خمینی علیه السلام نظریه‌ای در باب حکومت‌داری ارائه نمود که هم قابلیت نظام‌سازی داشت و هم الگوی مناسبی به‌عنوان جایگزین مطرح گردید. به همین سبب، امام راحل پیش از آنکه روی حاکمان و سردمدار فاسد و مستبد ممالک اسلامی سرمایه‌گذاری کرده، شیوه نادرست حکومت‌داری آنان را اصلاح نماید، در جهت بیداری امت اسلامی قدم گذارد و بذرفکار و اندیشه‌های انقلابی خویش

با نگاه به اندیشه‌های این دو متفکر بزرگ جهان اسلام، می‌توان نکته‌های ذیل را به‌عنوان اهم دیدگاه‌های مشترک این دو اندیشمند اسلامی برشمرد:

الف. تفکرات سیاسی هر دو اندیشمند اسلامی، یعنی سیدجمال و امام خمینی علیه السلام مبتنی بر فلسفه سیاسی اسلام بود. ایشان خواهان احیای اندیشه سیاسی اسلام بود.

ب. سیدجمال و امام خمینی علیه السلام هر دو خواهان برپایی حکومتی منطبق با معیارهای اسلامی بودند.

ج. سیدجمال و امام خمینی علیه السلام هر دو درد جوامع اسلامی را به‌درستی تشخیص داده، به دنبال درمان آن بودند.

د. سیدجمال و امام خمینی علیه السلام رهایی ملت‌های مسلمان از چنگ استبداد داخلی و استعمار خارجی را در گرو بازگشت به اسلام راستین و اتحاد مسلمانان می‌دانستند.

ه. هر دو متفکر به دنبال بیداری امت اسلامی بودند و نفی استبداد داخلی و مبارزه با استعمار خارجی را یک وظیفه دینی و تکلیف الهی می‌دانستند.

نکته‌های ذیل را نیز می‌توان به‌عنوان بخشی از تفاوت‌های عمده در تفکرات و اقدامات این دو اندیشمند اسلامی عنوان کرد:

الف. اقدامات اصلاح‌گرایانه سیدجمال و اتخاذ رویکرد تغییر از بالا ناشی از نوعی خلأ نظری نظام سیاسی بود؛ به این معنا که نظریه مشخصی در باب حکومت‌داری از سوی سیدجمال ارائه نگردید و الگوی جایگزینی مطرح ننمود. این در حالی است که

- را بر قلوب ملت‌ها و توده‌های مردم افشانند. همین امر موجب گردید تا نه فقط ملت مسلمان ایران به ندای آن رهبر فرزانه لبیک گوید و نظام ستم‌شاهی را برانداخته، نظامی اسلامی بر پایه نظریه «ولایت فقیه» برپا کند؛ بلکه همه مسلمانان و تمامی آزادی‌خواهان جهان از رهنمودهای آن فقیه وارسته و اندیشمند بزرگ اسلامی بهره گیرند و در پی تشکیل حکومت اسلامی و اعتلای اسلام قدم بردارند.
- اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، بی تا الف، *عروة الوثقی*، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، تهران، حجر.
- ، بی تا ب، *نیچریه یا مادگیری*، قم، انتشارات اسلامی.
- ، ۱۳۷۹، *نامه‌ها و اسناد سیاسی تاریخی*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، کلبه شروق.
- رشتیا، سیدمحمدقاسم، بی تا، *سیدجمال‌الدین افغانی و افغانستان*، تهران، بیهقی.
- عماره، محمد، بی تا، *الجمال‌الدین افغانی، الاعمال الکامله*، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات والنشر.
- محیط طباطبائی، محمد، بی تا، *نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین*، تهران، ناصر خسرو.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، ۱۳۴۷، *سیدجمال‌الدین و اندیشه‌های او*، بی جا، پرستو.
- مظهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر*، قم، عصر.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه نور*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- ، ۱۳۷۳، *ولایت فقیه / حکومت اسلامی*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- وائقی، صدر، ۱۳۴۸، *سیدجمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی*، تهران، پیام.

منابع